

یک سبد پشعرا

زیر نظر بابک نیک طلب

ذوق شکفتن

باغ، دلش خسته بود
پنجره را بسته بود

حال و هوایی نداشت
راه به جایی نداشت

تا که از آن راه دور
قاصدی از جنس نور

آمد و از عشق گفت
ذوق شکفتن، شکفت

باز هم از ذهن دشت
فکر شقایق گذشت

پنجره‌ای باز شد
زندگی آغاز شد

شاهین رهنما

وانت بهار

یک کلاغ پیر
روی شاخه‌ها
قار می‌زند

وانت بهار
سال تازه را
جار می‌زند

توی گوش باغ
باد تازه گفت
می‌رسد بهار

توی وانتش
میوه‌های فصل
سرخ و آبدار

کمال شفیعی

تصمیم ابر

ابر تصمیم گرفت
سبد زمزمه را
به خیابان ببرد
جوی خالی نفسش را تر کرد
کنده پیر درخت
خط پیشانی خود را وا کرد
توی هر خانه شکفت
سبد زمزمه‌ای

طاهره شهبابی

ترانه خورشید

می‌رسد بهار از راه
با تبسم خورشید
تاب می‌خورد گنجشک
روی شانه‌های بید

قاصدک به دوش باد
شادمانه می‌رقصد
روی شاخه‌ها، با شوق
هر جوانه می‌رقصد

من دلم پر از شوق است
گرم شعر و آوازم
خسته از نشستن‌ها
بی‌قرار پروازم

کاش می‌توانستم
چون پرنده‌ها باشم
در زلال این آبی
لحظه‌ای رها باشم

پر کشم به آن سوها
سمت خانه خورشید
پر شود گلویم باز
از ترانه خورشید

انیسه موسویان

با پرنده‌ها، درخت‌ها

غنچه‌ها یکی یکی
شکفته می‌شوند
عطرها شنبه می‌شوند.
با پرنده‌ها که می‌رسند
هیچ خانه‌ای
بی‌سرود نیست
رودخانه‌ها، دوباره زاده می‌شوند
بادها
پیاده می‌شوند.
گر چه باد
شانه‌های باغ را
تازیانه می‌زند
خوش به حال آن درخت
که بهار در دلش
جوانه می‌زند.

ایرج قنبری